

نگاهی به کتاب « ژرفای زن بودن »

20 بهمن 1401

معرفی: دکتر کبری درویش پیشه- مشاور خانواده

« ژرفای زن بودن » نوشته مورن مورداک با ترجمه سیمین موحد را انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی به چاپ رسانده و وارد بازار کتاب کرده است. با آن که بازار نشر کتاب در چند سال اخیر به واسطه مشکلات اقتصادی و در یک سال و چند ماه پیش به دلایل شیوع بیماری خوفناک کرونا، رونق چندانی نداشته و کم تر کتابی شانس به فروش رفتن و در سبد کالای خانواری قرار گرفتن را پیدا کرده است اما « ژرفای زن بودن » شانس آن را داشته است که چاپ پانزدهم خود را روانه بازار کتاب کند.

دکتر سیده خدیجه آرین، روان شناس و عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی که پیش از این آثاری چون بازی درمانی (دینامیسم مشاوره با کودکان) نوشته گاری لی لندرث و نظریه های مشاوره (دیدگاه های مشاوره) نوشته لوئیس شیلینگ را برای انتشارات اطلاعات ترجمه کرده است درباره این کتاب می نویسد: این کتاب می تواند برا روان تحلیل گرانی که با نظریه یونگ کار می کنند و یا از مولفه های این نظریه در رویکردهای درمانی خود با زنانی که الگوها و مسیرهای غلط مردانه را برای سفر اجتماعی و کسب موفقیت موهوم تقلید کرده اند و ماهیت زنانه خود را از دست داده و به دنبال تحسین و خشنودی دیگران فرسوده و دچار مشکلات جسمی و روانی شده اند به کار گرفته شود تا بدین طریق زنان به صدای درون خود گوش داده و بخش های سرکوب شده وجود خود را به رسمیت بشناسند (ص ۱۳).

ژرفای زن بودن ۹ فصل دارد و « جدایی از زنانگی، همذات پنداری با مردانگی، جاده امتحانات دشوار، آرزوی موهوم موفقیت، زنان قوی می توانند نه بگویند، سفر به سرزمین تارخ روح، میل شدید برای پیوند دوباره با زنانگی، شکاف روحی بین مادر و دختر و یافتن مرد مهربان درون » عنوان های این ۹ فصل است.

طهماسبی که پژوهشگر روانشناسی زنان است در بخشی از « سفر زنانگی؛ سفری بی نقشه » می نویسد: برای نوشتن در وادی زنانگی سفرهای بسیار زیاد باید کرد. برای آنان که چون من در ابتدای سفر هستند، نوشتن درباره کتابی که از چرخه های کل زندگی زنان می گوید، کار دشواری است؛ اما عشق به روح زنانه و صفت جمال خداوندی بزرگ ترین موهبتی است که تنها از آغاز سفر نصیب شده است. در طول سه سالی که با این کتاب انس و الفت داشتم، یکی از برجسته ترین نقاط قوت آن برای من، پیشگام بودن آن در عرصه ای است که کم تر کسی جرئت ورود به آن را به خود داده است: عرصه معنا و مفهوم زنانگی و خواسته های زنان از زندگی (۱۵).

در بخشی از کتاب ژرفای زن بودن (یادگیری قوانین بازی با بابا) می خوانیم:

دختر بچه ها خیلی زود یاد می گیرند که برای جلب تأیید و تحسین پدر، باید چه بازی هایی انجام دهند. آن ها

ممکن است خود را باهوش، زیرک، محبوب و اغواگر نشان دهند. اولین مردی که دختر به او ابراز علاقه می‌کند پدر اوست. پاسخی که پدر به ابراز علاقه او می‌دهد برای رشد جنسی دختر بسیار حیاتی است. گرما، بازیگوشی و عشق پدر برای رشد جنسی سالم دختر بسیار مهم است. در غیر این صورت اولین دلبستگی یعنی مادر، همچنان موضوع عشق اولیه و اصلی او باقی می‌ماند. از سوی دیگر سلطه‌جویی، تملک‌طلبی و انتقاد پدر از دختر می‌تواند در آینده، رشد جنسی و علاقه دختر را به جنس مخالف مخدوش یا نابود سازد.

پدری که نقش طبیعی خود را به عنوان حامی جنسیت دختر جوان خود نادیده می‌گیرد، بیشتر به روحیه دختر آزار می‌رساند و به علت نیاز به سلطه مذکر، رشد جنسی عادی دختر را از طریق معاشرت با محارم متوقف می‌کند. چنین دختری باید بقیه عمر خود را صرف باز پس‌گیری جنسیت خود کند و این واقعیت را که به عنوان زن از حقوقی برخوردار است درک نماید.

دختر بچه‌های دیگر یاد می‌گیرند که وقتی دور و بر بابا هستند، استعداد خود را چندان بروز ندهند. آن‌ها ممکن است مورد تمسخر، انتقاد، عدم تأیید و آزار جسمی قرار بگیرند. آن‌ها یاد می‌گیرند که جلوی مردان خود را خیلی «با عرضه» آن‌ها به سرعت یاد می‌گیرند که اجازه دهند بابا بازی یا شطرنج را ببرد یا در بسکتبال و تنیس برنده شود. این دخترها آرزوهای خود را فراموش می‌کنند و تلاش می‌کنند که همواره رئیس شان (که زمانی پدر بوده) خیلی خوب به نظر بیاید. سرانجام آن‌ها نسبت به آنچه که در زندگی آن‌ها در رابطه با پدر اتفاق افتاده، احساس تلخی و انفعال می‌کنند و شکاک و عیب‌جو می‌شوند (۸۷-۸۶)

***نگاهی کوتاه به یونگ**

یونگ (Carl Gustav Jung) روانپزشک و متفکر سوییسی است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زندگی می‌کرده است. او در سال ۱۸۷۵ میلادی به دنیا آمده و در سال ۱۹۶۱ هم فوت کرده است. او در آغاز باستان‌شناسی را دوست داشت اما به زبان‌شناسی، تاریخ و فلسفه نیز علاقه‌مند بود. سپس به پزشکی روی آورد و در سال ۱۸۹۵ توانست بورسیه رشته پزشکی دانشگاه بازل را دریافت کند. در سال ۱۸۹۶ پدرش درگذشت و فقر را برای خانواده‌اش بر جای گذاشت او در این سال‌ها به سختی زندگی می‌کرد اما دست از تحصیل و دانش‌اندوزی برنداشت. در سال ۱۹۰۰ دوره‌ی پزشکی را در دانشگاه بازل به پایان رساند. سپس به عنوان دستیار دکتر یوجین بلولر در بیمارستان بورگ هولزلی که از درمانگاه‌های وابسته به دانشگاه زوریخ بود آغاز به کار کرد. یوجین بلولر روان‌پزشکی بر جسته بود که بیشتر برای پژوهش‌هایش در زمینه‌ی اسکیزوفرنی و اتیسم شناخته شده بود. یونگ در سال ۱۹۰۳ پایان‌نامه‌ی خود را با عنوان «روان‌شناسی و آسیب‌شناسی پدیده‌های به اصطلاح نامعلوم» به چاپ رساند. او در سال ۱۹۰۵ استاد دانشگاه زوریخ شد اما پس از چند سال از این جایگاه کناره‌گیری کرد و زندگی‌اش را صرف پژوهش و نگارش پیرامون یافته‌هایش در زمینه‌ی روان‌شناسی و روان‌پزشکی کرد. ناخودآگاه جمعی، آرکتایپ‌ها، عقده‌های روانی و برونگرایی و درونگرایی از جمله مفاهیمی هستند که یونگ آن‌ها را مفهوم پردازی کرده و به حوزه روانشناسی وارد کرده است.

یونگ برای سال‌ها همراه و پیروی دیدگاه‌های روانکاوی زیگموند فروید بود. اما با گذشت زمان دیدگاه‌ها

و تئوری‌های خود را در زمینه‌ی رفتار، فرآیندهای روانی، ناخودآگاه و اختلال‌های روان‌شناختی مطرح کرد و همین دیدگاه‌ها زمینه‌ساز اختلاف علمی و فکری فروید و یونگ شد. یونگ دیدگاه‌های گوناگونی مانند کهن‌الگوها (Archetypes) □ پرسونا (نقاب - Persona) □ آنیما و آنیموس (Anima and Animus) □ سایه (Shadow) □ انرژی روانی (Psychic Energy) را مطرح کرد. یونگ در سال ۱۹۱۳ برای این‌که دیدگاه‌ها و روش روان‌درمانی خود را متمایز کند از روان‌شناسی تحلیلی برای نام‌گذاری رویکرد خود نام برد و خود را یک روان‌شناسی تحلیلی نامید. او ادعا کرد که این روش می‌تواند کوشش‌های روانکاوی فروید و روان‌شناسی فردی آدلر را در برگیرد <https://mrpsychologist.com>.